

دیدگاه هنری - جغرافیایی سهراب سپهری به مقوله شهر و معماری

علی کریمی فیروزجائی* - عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران
یوسف عالی عباس آباد- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران
سمیه رستمی پور- عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور، ایران

چکیده

اثر ادبی همواره، کانون بازتاب شهرها و فضای بیرون بوده است. در قرن حاضر، با توجه به مسائلی همچون جنگ، استعمار، ویرانی فضاهای شهری و بسیاری عوامل دیگر، شهر به عنوان رکن اصلی فضای زیست بشر، کانون توجه قرار می‌گیرد. نویسندگان هر یک به شیوه خود، تصاویری گاه واقعی و گاه تخیلی از شهرها را در اثر خویش خلق کرده‌اند. از میان نویسندگانی که به توصیف مکان‌ها و شهرها پرداخته‌اند، سهراب سپهری، شاعر و نقاش چیره‌دست، نمونه‌ای بارز است. تعامل ادبیات و فضا سبب شکل‌گیری نقد نوین جغرافیایی شده است. در نقد جغرافیایی، طبق اصل ارجاعیت، اثر ادبی با دنیای بیرون در تعامل است. تاثیر جهان بیرونی بر اثر ادبی یک سویه نیست؛ بلکه این تاثیر متقابل و پویا است. بدین ترتیب نه تنها دنیای بیرون بر اثر ادبی اثر می‌گذارد؛ بلکه اثر ادبی نیز تصویری از فضای واقعی و بیرونی به مخاطب می‌دهد به عبارتی اثر ادبی بر درک متقابل فضای بیرونی تاثیرگذار است. در مقاله حاضر سعی بر آن است شهر و مکان در شعر سهراب سپهری مورد بررسی قرار گیرد. همچنین تلاش خواهد شد با بهره‌گیری از نقد جغرافیایی به عنوان روش تحقیق نوین در مطالعه فضاهای شهری، به تاثیر شهر بر شعر سهراب پرداخته شود و اینکه شهر در اثر ادبی به چه شیوه‌ای بازنمایی می‌شود. در نهایت، به این پرسش کلی پاسخ داده خواهد شد. منظور از کنش متقابل شهر و شعر نزد سهراب سپهری چیست.

واژگان کلیدی: شهر، شعر، نقد جغرافیایی، ارجاعیت، سهراب سپهری.

Geographical view of Sohrab Sepehri in the category of city and architecture

Abstract

Literary work has always been the focal point of reflection of cities and outer space. In the present century, with regard to issues such as war, colonialism, the destruction of urban spaces and many other factors, the city as the main pillar of the biological environment is the focus. Each author, in his own way, has created real and sometimes imaginative images of cities in his own way. Among the writers who describe the places and cities, Sohrab Sepehri, the poet and painter who is dominant, is a clear example. The interaction of literature and space has led to the formation of a new geographical critique. In geographical critique, according to the principle of referral, literary work is interacting with the outside world. The effect of the external world is not one-sided literary, but a mutual and dynamic effect. Thus, not only the outside world influences literary affairs, but literary work also gives a picture of the real and the external realm. In other words, literary influence affects the mutual understanding of outer space. In this article, we try to investigate city and place in poetry of Sohrab Sepehri. Also, it will try to use geographic criticism as a new research method in the study of urban spaces, to influence the city on Sohrab poetry and how the city is represented in literary form. Finally, this general question will be answered. What is meant by the interaction of the city and poetry with Sohrab Sepehri.

Keywords: City, Poetry, Geographic Criticism, Referral, Sohrab Sepehri.

مقدمه

اثر ادبی همواره، کانون بازتاب شهرها و فضای بیرون بوده است. رویارویی ادبیات و شهرها، حکایت تازه‌ای نیست. از اولین سفرنامه‌ها گرفته تا شعر سهراب سپهری و عصر حاضر، ادبیات بستر بازنمایی تصاویر شهری در دل خویش بوده است. نویسندگان هریک به شیوه خود و با توجه به زمان خویش، شهرهای متفاوتی را توصیف کرده‌اند و تصاویری گاه واقعی و گاه تخیلی در آثار خویش آفریده‌اند. آثار ادبی شهرها و نشانه‌های فرهنگی برخاسته از آن‌ها را هنرمندان بازنمود کرده است. «هنر و ادبیات یکی از منابع فرهنگی اصلی هر جامعه برای شناخت فرهنگ است. امروزه هنر و ادبیات بیش از هر زمان دیگر به زندگی روزمره می‌پردازند و آثار آن، بیان نوعی آگاهی جمعی محسوب می‌شود و هنرمند بیش از اکثر افراد در تدوین آن دخیل و سهیم است» (حسینی دهاقانی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۰). سهراب سپهری، شاعر بلندآوازه ایرانی، از شاعرانی است که مکان‌ها و شهرها را توصیف کرده، تجربیات فراوانی از سفرهای خود را به شهرهای دور یا نزدیک، به صورت ایماژها و تصویرهای شعری نشان داده است. علاوه بر اینها، امروزه در ادبیات نظریه‌های وجود دارد که به نوعی به تاثیر فضای جغرافیایی بر شکل‌گیری اثر ادبی می‌پردازند. از میان این نظریه‌ها می‌توان به نقد جغرافیایی اشاره کرد. نقد جغرافیایی ماحصل مطالعات بینارشته‌ای ادبیات و جغرافیا است. نقد جغرافیایی به مطالعه‌ی فضا به عنوان عامل مشترک در دو رشته جغرافیا به‌ویژه جغرافیای شهری و ادبیات می‌پردازد. این نقد، با تاکید بر تاثیر فضای جغرافیایی در شکل‌گیری اثر ادبی، متقابلاً به نقش اثر ادبی در ساختن فضای بیرونی تاکید می‌کند. نخست، هدف از انجام این تحقیق، بررسی فضای شهری شعر سهراب سپهری از دیدگاهی نوین است که الهام‌گرفته از عناصر فضای بیرونی است. در مقاله حاضر سعی بر آن است به تاثیر فضای بیرونی بر شعر سهراب و بازنمود آن در اثر ادبی با تاکید بر اصل ارجاعیت در نقد جغرافیایی پرداخته شود. همچنین در این مقاله به این سوال پاسخ خواهیم گفت که سهراب چگونه از فضای بیرونی در ساختن دنیای تخیلی خود بهره می‌جوید.

روش تحقیق

تحقیق حاضر بر پایه نقد جغرافیایی است برای نخستین بار در اوایل قرن ۲۱، متفکری به نام «برتراند وستفال» نقد

جغرافیایی را مطرح می‌کند. نقد جغرافیایی سهم فضا و جغرافیا در حوزه نقد است. وستفال در سال ۲۰۰۰ مسأله جغرافیا را به عنوان یک رویکرد در نقد، تحلیل و تفسیر آثار ادبی و هنری مطرح می‌کند. وی در کتاب مجموعه مقالات «نقد جغرافیایی» با عنوان «درباره نقد جغرافیایی در ادبیات» معتقد است در ادبیات پست‌مدرن «شهر» بر عنصر «من» که در دوره قبل از پست‌مدرن کانون توجه بوده است، ارجحیت دارد. روش تحقیق در مقاله حاضر بر پایه نقد جغرافیایی از دیدگاه برتراند وستفال خواهد بود.

چارچوب نظری تحقیق

توجه به فضا سبب گشت تا رابطه‌ی جغرافیا به عنوان علم بررسی متقابل انسان و محیط با سایر رشته‌ها پدیدار شود. «نقش فضا به ویژه فضاهای شهری آنقدر در شکل‌گیری ذهنیت، شخصیت و هویت انسانی و فرهنگی اساسی است که امروزه بیش از هر زمان دیگری بر آن تاکید می‌شود و حتی رویکردهای تازه‌ای برای مطالعه آن به طور مثال در ادبیات و هنر همچون نقد جغرافیایی، نقد زیست محیطی و نقد فضایی در این دهه‌های اخیر مطرح شده است» (نامور مطلق، ۱۳۹۲، ص ۱۵). تعامل ادبیات و فضا سبب شکل‌گیری نقد نوین جغرافیایی شده است. این نقد، برای نخستین بار به‌وسیله «برتراند وستفال»، نظریه‌پرداز و استاد دانشگاه لیموز فرانسه مطرح می‌شود. وستفال در سال ۲۰۰۰ مجموعه مقالاتی در این باب منتشر ساخت. در این میان، برتراند وستفال، با تاکید بر حضور واقعیت در ادبیات، سعی می‌کند این حضور را طبق اصول و بنیان‌های نقد جغرافیایی توضیح دهد. به اجمال می‌توان گفت که بین اثر و دنیای واقعی، رابطه متقابل برقرار است. همان‌طور که فضای واقعی منشاء آفرینش اثر است، فضای شعر نیز بر درک فضای جغرافیایی تأثیر می‌گذارد و در واقع، نقد جغرافیایی «فضامحور» است.

نقد جغرافیایی

نقد جغرافیایی بر سه تئوری فضا-زمان، ترامزی یا مرزشکنی و ارجاعیت استوار است. وستفال، اصول روش شناختی این نقد را به شرح ذیل بیان می‌کند: چندکانونگی، چندحسی، چینه‌نگاری و بینامتنیت. نقد جغرافیایی، مکان و شهر را به صورت هنری منعکس می‌کند. شهری که شاعر

در آن جا زندگی می‌کند یا به آن جا سفر کرده است. هنگامی شهر متن و شهر واقعی در کنش متقابل قرار می‌گیرند، نتیجه آن انعکاس تصاویر ادبی و هنری از آن شهر مورد نظر خواهد بود. در قرن حاضر، با توجه به مسائلی همچون جنگ، استعمار، ویرانی فضاها، شهری و بسیاری عوامل دیگر، شهر به عنوان رکن اصلی فضای زیست بشر، کانون توجه قرار می‌گیرد: «ادراک فضا ظاهراً هیچ‌وقت به اندازه دوران بعد از جنگ جهانی دوم پیچیده نبوده است. وحشت‌هایی که تاریخ بشریت را بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۴۵ دگرگون کرده‌اند و بدترین شان متمرکز بر چند هکتاری بود که دورتادورش سیم‌های خاردار کشیده بودند، خوانش نوینی از زمان به دنبال داشته‌اند. آنها بلافاصله بر خوانش فضا تاثیر نگذاشته‌اند؛ البته شرایط مهیا شده بود، اما ظاهراً پس از آتش بس‌ها بود که ادراک فضایی عظیم‌ترین تحولات را به خود دیده است» (Westphal, 2000, p. 9).

نقد جغرافیایی، با نگاهی جدید به بررسی فضاها، شهری می‌پردازد: «در صورت گذار از فضای جغرافیایی به فضای یکسر شهری، مفهوم Isonomia، احتمالاً ساخته‌ی کلیستن در اشاره به آتن قرن ۶، به ذهن می‌آید؛ این مفهوم کاملاً ساختاری، به معنای اهمیت و اولویت مرکز است که شهروندان با آن همزمان رابطه‌ای تقارنی و برگشت‌پذیر دارند» (بارت، ۱۳۸۴). نقد جغرافیایی، جغرافیای‌محور و فضا‌محور است. در نقد جغرافیایی، شاعر در مرکز فضایی قرار دارد که محرک نوشتار و اثر ادبی است. «شهر متنی است که مؤلف خاصی ندارد. به عبارت دیگر، محصول گروه است و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید من شهر ساخته‌ام؛ اما می‌تواند بخصوص در یک تفکر اسطوره‌ای بنیان‌گذاری داشته باشد» (نامور مطلق، شماره ۴، ص ۴۳).

در باره مالکیت شهر، سانسو می‌گوید: «شهر از مکان‌ها و اشیایی ترکیب شده است که به هیچ شخصی تعلق ندارند و از چنان حضوری (مترو، باجه تلفن، ...) پر شده است که قابل مالکیت نیست.» (Sansot, 1973, p. 16). شهر به شخص خاص تعلق ندارد و همه ساکنان آن در ساخت آن سهیم هستند و مکانی واحد است یا به عبارتی دیگر، «مجمع‌الجزایری» است و از واحدهای کوچک‌تر تشکیل شده است و در کنار همدیگر مکانی واحد و یکپارچه به نام شهر را شکل داده‌اند. شهر برجسته‌ترین مکان برای زندگی مشترک است. شهروندان

کسانی هستند که نگاه دیگران را به مکانی واحد پذیرفته‌اند و حتی به آن نیاز دارند. مکان شهری دارای تاثیرات غیر قابل اجتنابی است (رک: نامور مطلق، شماره ۴، ص ۴۳)؛ وی برای درک تاثیرات عمیق شهر بر انسان به نقل قول از سانسو اشاره می‌کند: «مکان واقعی شهری آن جایی است که ما را متحول می‌کند. مادر هنگام ترک آن، دیگر کسی نیستیم که واردش شدیم.» (Sansot, 1973, p. 16)

بنابر اهمیت موضوع شاعران و نویسندگان زیادی به توصیف شهر و محل زندگی انسان پرداخته‌اند. حجم زیادی از آثار هنری شاعران و نویسندگان به شهر و مؤلفه‌های آن اختصاص دارد. از میان این همه مثال و تعریف، به نمونه‌ای از احمد شاملو اشاره می‌کنیم. «از شهر سرد»، نام یکی از شعرهای شاملو است. سپیده‌دمان را دیدم/ که بر گرده‌ی اسبی سرکش بر دروازه‌ی افق به انتظار ایستاده بود/ و آنگاه سپیده‌دمان را دیدم که نالان و نفس گرفته از مردمی که دیگر هوای سخن گفتن به سر نداشتند دیاری ناآشنا را راه می‌پرسید/ و در آن هنگام با خشمی پُرخروش به جانب شهر آشنا نگرید و سرزمین آنان را به پستی و تاریکی جاودانه دشنام گفت. / پدران از گورستان بازگشتند/ و زنان گرسنه بر بوری‌ها خفته بودند/ کبوتری از برج کهنه به آسمان ناپیدا پَر کشید/ و مردی جنازه‌ی کودکی مرده‌زاد را بر درگاه تاریک نهاد. / ما دیگر به جانب شهر سرد باز نمی‌گردیم/ و من همه جهان را در پیراهن گرم تو خلاصه می‌کنم (شاملو، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳).

در این شعر نیز شاملو به انتقاد از دوستان و اطرافیان، همچنین اجتماعی که در آن زندگی می‌کند پرداخته و ناراضی‌تی خود را از آنان اعلام داشته است. محمد مختاری، درباره «شهر تاریک» در شعر «از شهر سرد...» شاملو می‌نویسد: «در این شهر تاریک چه کسانی سکنی دارند؟ آنان یا دیگران یا به هرنامی خوانده شوند، کیانند؟ آیا همه بداندیشان و دشمنانند؟ یا ممکن است که انسان‌های عادی «قطعنامه» و قهرمانان به گوشه خزیده‌ی اکنون نیز در آن حضور داشته باشند؟ این همان شهر است که خود در آن زندگی را دریافته و شعر زندگی را با آحاد آن سروده است؛ اما اکنون دیگر در آن خانه زندگی نمی‌کند. جزیره‌ای در دریای تاریکی و تباهی، همچنان که پیش از شکست، عظمت قهرمانان در حکم چنین جزیره‌ای بود» (مختاری، ۱۳۷۲، ص ۳۳۴).

«شهر آشنا»، در این شعر، نماد محیط اجتماعی شاعر



است. با توجه به مضمون این شعر، که انتقاد از ساکنان این شهر است، فضای شهر آشنا بسیار تیره و مرگبار است. در این شعر، «سپیده‌دمان» حالت رمز به خود گرفته است. در این شعر، شاملو دو واقعه اجتماعی را که از نظرگاه او یکی رسیدن به آستانه پیروزی و سعادت و آزادی اجتماعی است و دیگر، تسلیم شدن و قبول شکست و گردن به ذلت و خواری نهادن، به کمک رمز «سپیده‌دمان» و زمینه مناسب با حضور آن به موجزترین صورت ترسیم کرده است (رک، پورنامداریان، ۱۳۷۴، ص ۲۱۵). «پستی و تاریکی» جاودانه، در این شعر، صفت سرزمین مردم ناآشنا است. این پستی حاصل طرز تفکر سیاہ آن مردم است.

شهر در شعر سهراب

سهراب سپهری، در بسیاری از شعرها و نقاشی‌هایش، جغرافیای واقعی را نشان می‌دهد. وی با الهام از محیط و شهر محل زندگی خود و تمام آنچه در قلمرو جغرافیایی پیرامونش موجود است، تصاویر بدیع می‌آفریند.

تاثیر جهان بیرونی در خلق شعر سهراب نقش بسزایی دارد. شهر از نشانه‌های جهان بیرون است که در شعر سهراب حضور دارد. حسینی دهاقانی به نقل از هایدگر چنین می‌نگارد: «شهر در آسمان‌ها پرواز نمی‌کند تا بگریزد و بر فراز زمین بال زند. آنچه نخست انسان را فرود می‌آورد، متعلق به زمین می‌کند و با این کار به خانه‌اش می‌رساند، شعر است. تنها شعر، در هر شکل (همچنین چون «هنر زیستن») به هستی انسان معنا می‌دهد، و معنا نیاز بنیادین انسان است (Heidegger 1971: 218).

کاشان شهری کهن از خاک ایران زمین، بی‌گمان سهراب سپهری شاعر بلند آوازه ایران را برای همه دوستان ادب پارسی تداعی می‌کند:

اهل کاشانم.

پیشه‌ام نقاشی است.

گاه‌گاهی قفسی می‌سازم با رنگ، می‌فروشم به شما

تا به آواز شقایق که در آن زندانی است.

دل تنهایی تان تازه شود.

شهر فقط برگردان

تا بدین منزل پا نهادم پای را

از درای کاروان بگسسته ام
گرچه می‌سوزم از
این آتش به جان
لیک بر این سوختن دل بسته‌ام
تیرگی پا می‌کشد از بام‌ها
صبح می‌خندد به راه شهر من
دود می‌خیزد هنوز از خلوت‌م
پیا درون سوخته دارم سخن
دود می‌خیزد

مجموعه هشت کتاب

برای توصیف شهر، سهراب از ترکیب «رویش هندسی»

نام می‌برد:

شهر پیدا بود:

رویش هندسی سیمان، آهن، سنگ.

سقف بی‌کفتر صدها اتوبوس.

گل فروشی گل‌هایش را می‌کرد حراج.

در میان دو درخت گل یاس، شاعری تابی می‌بست.

پسری سنگ به دیوار دبستان می‌زد.

کودکی هسته زردآلورا، روی سجاده بیرنگ پدر تف

می‌کرد.

و بزی از خزر نقشه جغرافی، آب می‌خورد.

سهراب سپهری (صدای پای آب)

«شهر را در ترکیب «هندسه»، «سیمان»، «آهن» و

«سنگ» دانستن، یک توصیف تمام‌عیار و در عین حال شاید

خلاصه‌ترین توصیفی باشد که از شهرهای امروزمین می‌توان

داشت. کافی است عکس‌هایی از یک شهر را در طول زمان در

کنار هم بچینیم تا دریابیم «رویش هندسی» نامی است زبینه

بر توسعه‌ای که امروز مورد نقد شهرسازان است» (حسینی

دهاقانی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۸).

در واقع، سهراب با بیان این عناصر، سبک معماری

به ویژه معماری شهر کاشان را در شعر به تصویر می‌کشد.

«هیچ ساخته‌ای به اندازه شهر بر انسان تاثیر نمی‌گذارد چنانکه

تجربه شهرنشینی مهم‌ترین تجربه بشری محسوب

می‌شود. شهر معناسازی می‌کند. شهر زبان بزرگ است

و سخنی بی‌وقفه با شهروندان دارد. بنابراین، شهرها را باید

جدی گرفت. زیرا اندیشه، احساس و حتی باورهای ما را شکل می‌دهند و یا دگرگون می‌نمایند» (نامور مطلق، ۱۳۹۲، صص ۱۴-۱۵).

لایه‌نگاری شهر

با خوانش شهر در اثر سهراب می‌توان لایه‌های فرهنگی را شناسایی کرد. مکان بدون در نظر گرفتن داه‌های زمانی، تاریخی و حتی اسطوره‌ای قابل درک نیست و نمی‌توان با حذف لایه‌های زمانی و حوادث تاریخی به درک مناسبی از فضای روزگار شاعر دست یافت. در واقع، شاعر با اشاره به حوادث تاریخی در اشعارش فضای آن زمان و حتی قبل از آن را ترسیم می‌کند.

جنگ تنهایی با يك آواز.

جنگ زیبایی گلابی‌ها با خالی يك زنبیل.

جنگ خونین انار و دندان.

جنگ «نازی»‌ها با ساقه ناز.

جنگ طوطی و فصاحت با هم.

جنگ پیشانی با سردی مهر

(سپهری، ۱۳۸۰، ص ۲۸۳).

یادآوری می‌شود که نازی، نام حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان است. این حزب به خصوص در زمان حکومت هیتلر و در زمان جنگ جهانی اول، فعالیت خود را به اوج رسانده بود. در شعر سپهری، عمدتاً آوای این کلمه و مناسبت آن با واژه «نازی» (به مناسبت وجود واژه جنگ) مد نظر شاعر بوده است. لایه‌های گوناگون فضا پویا هستند و با هم ارتباط دارند. به گونه‌ای که بدون یک لایه، لایه دیگری از فضا قابل درک نیست. لایه پسین به لایه پیشین وابسته است. به عبارت دیگر، برای درک فضای شهری در عصر سهراب، باید به تمام عناصر ذکر شده در شعر توجه کرد تا به درک مناسبی از فضای شهری دست یابیم. کاشان، شهری با چینه‌های فرهنگی و تاریخی بسیاری است و هر یک بیانگر دوره‌ای مهم هستند و تصویری در خور توجه از این شهر را بیان می‌کنند. شهر معاصر، زمانی قابل درک است که همه لایه‌های آن را در نظر بگیریم. سهراب، کاشان عصر خود را به تصویر می‌کشد و یکی از لایه‌های شهر کاشان محسوب می‌شود. در نقد جغرافیایی، مشخصات مکان‌ها و شهرها بسیار ارزشمند

هستند و شاعر بیشتر بر مکان توجه می‌کند و این مساله نقد جغرافیایی را در شعر سهراب قابل درک می‌کند؛ چراکه در شعر سهراب داده‌های مکانی بر داده‌های زندگی نامه و روان‌شناسی و یا هر عامل غیر مکانی دیگر مقدم است. شعر این امکان را فراهم می‌کند تا لایه‌های تاریخی زیرین مکان هویدا شوند. شهر امروز، حاصل لایه‌های تاریخی، تحولات اجتماعی و بسیاری وقایع دیگر است.

مرز جغرافیایی از واقعیت تا تخیل

مرزها به‌عنوان عناصر نفوذ ناپذیر میان سرزمین‌ها هستند و هویت افراد با مشترکات فرهنگی و تاریخی را مشخص می‌کنند. با فروپاشی دیوار برلین، استعمار کشورهای ضعیف و ثروتمند توسط دولت‌های غربی، توجه به مرز افزایش می‌یابد. سهراب سپهری شاعر اهل سفر است و به مکان‌های بسیاری سفر کرده است. حتی این حس سفر در شعرش و در زندگی نامه او جای دارد. سفر به کشورهای اروپایی، آسیایی و بسیاری جاهای دیگر در شعر سهراب علاوه بر عبور از مرزهای واقعی جغرافیایی، نوعی ترمز از واقعیت و ورود به دنیای تخیل است.

«مسافر»، منظومه بلندی از سهراب سپهری است که در سال ۱۳۴۵ و در مجله آرش به چاپ رسید. در این منظومه مسافر، نمادی از خود شاعر است. مسافر، همان سالک «صدای پای آب» است. منظومه مسافر، حکایت سفر شاعر در همه اعصار و قرون و کوچ او به همراه همه قبایل بشری است غرض از این سیر و سفر، رسیدن به آن مقصود بی‌زمان و ثابتی است که در پس همه جستجوها و تلاش‌های آدمیان قرار دارد. این منظومه دو بُعد دارد: بُعد واقعی و بُعد رمزی. مسیر مسافر سفری است به قصد طلب و سفرهایی که با چنین قصدی صورت می‌گیرد سیر آفاق و انفس نام دارد. مسافر این منظومه در سیر آفاقی به راه می‌افتد و ضمن سفر، راهی به درون خویش می‌گشاید و همینجا است که با آغاز بی‌زمان یا زمان ازلی مرتبط می‌شود سیر آفاقی که منطبق با بُعد واقعی شعر است با زمان و مکان تاریخی پیوند دارد و خود مسافر هم در این بُعد انسان تاریخی است. وی در مقام انسان تاریخی از اتوبوس - وسیله نقلیه امروزی - پیاده می‌شود. شرح رفتن خود را به جاجرود و نیز بین‌النهرین و هند باز می‌گوید. در مسیر سفر روزنامه‌های جهان را می‌خواند و... ولی مسیر



انفسی با زمان و مکان تاریخی پیوندی ندارد و مسافر نیز در این بُعدانسان تاریخی نیست. در این سطح، زمان تاریخی از اعتبار می‌افتد و جای خود را به زمان ازلی می‌دهد. مکان هم به تناسب ازلیت زمان، خارج از جغرافیای این عالم قرار می‌گیرد. منوچهر آتشی در خصوص منظومهٔ مسافر می‌گوید: «عنوان این منظومه، از آنجا مایه می‌گیرد که مسافری در راه‌های معنوی سوی خود سفر می‌کند تا شاید خود را در آیینۀ قاف خود ببیند - و این تقریباً از معدود مواردی است که سهراب با سفری هدهدوار، مفهومی از عرفان اسلامی - ایرانی را بیان می‌کند» (آتشی، ۱۳۸۲، ص ۸۰).

کنار راه سفر کودکان عراقی

به خط حمورابی

نگاه می‌کردند.

و در مسیر سفر روزنامه‌های جهان را مرور می‌کردم.

سفر پر از سیلان بود.

و از تلاطم صنعت تمام سطح سفر

گرفته بود و سیاه

و بوی روغن می‌داد.

در دنیای واقع سفر ابزاری است که شاعر می‌تواند مرزهای

جغرافیایی را درنوردد و به سرزمین‌های دیگر قدم بگذارد.

سفر دانه به گل.

سفر پیچک این خانه به آن خانه.

سفر ماه به حوض.

فوران گل حسرت از خاک.

ریزش تانک جوان از دیوار.

بارش شب‌نم روی پل خواب.

پریش شادی از خندق مرگ.

گذر حادثه از پشت کلام.

شاعر با وسایلی مثل قایق، قطار و هواپیما از مرزهای

جغرافیایی عبور می‌کند. در شعر «پشت دریاها»، قایق

وسیله‌ای است که شاعر را در این سفر یاری می‌کند:

قایقی خواهم ساخت،

خواهم انداخت به آب.

دور خواهم شد از این خاک غریب

که در آن هیچ‌کسی نیست که در بیشه عشق

قهرمانان را بیدار کند.

قایق از تور تهی

و دل از آرزوی مروارید،

هم‌چنان خواهم راند.

نه به آبی‌ها دل خواهم بست

نه به دریا-پریانی که سر از خاک به در می‌آرند

و در آن تابش تنهایی ماهی‌گیران

می‌فشاندن فسون از سر گیسوهاشان.

هم‌چنان خواهم راند.

هم‌چنان خواهم خواند:

دور باید شد، دور.

مرد آن شهر اساطیر نداشت.

زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.

هیچ آیینۀ تالاری، سرخوشی‌ها را تکرار نکرد.

چاله آبی حتی، مشعلی را ننمود.

دور باید شد، دور.

شب سرودش را خواند،

نوبت پنجره‌هاست.

هم‌چنان خواهم خواند.

هم‌چنان خواهم راند.

من قطاری دیدم، روشنایی می‌برد.

من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه سنگین می‌رفت.

من قطاری دیدم، که سیاست می‌برد (و چه خالی می‌رفت.

من قطاری دیدم، تخم نیلوفر و آواز قناری می‌برد.

و هواپیمایی، که در آن اوج هزاران پایی

خاک از شیشه آن پیدا بود:

کاکل پوپک،

خال‌های پر پروانه،

عکس غوکی در حوض

و عبور مگس از کوچه تنهایی.

... (سپهری، ۱۳۸۰، صص ۳۶۲-۳۶۵).

«در شعر، «پشت دریاها، شاعر از دنیایی سخن می‌گوید

که امیدوار است روزی بدانجا سفر کند. آنجا شهری است

که بر مبنای اندیشه و ذهن حقیقت‌جوی سپهری ساخته شده

است. در آن شهر اسطوره نیست. تاریخ نیست، زن، «زن»

نیست. آنجا تجلی‌جاودانگی است. این جهان سراسر مهر و

ایمان و دور از بدی، که تلقی خاصی از «مدینهٔ فاضله» است،

البته دست‌نیافتنی است. این جهان از آن بشر نیست، از آن

آسمان است» (عابدی، ۱۳۷۹، صص ۲۲۳).

از دیگر گونه‌های سفر، مهاجرت است که نوعی سفر دائمی به حساب می‌آید. به قول سهراب: «زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد». در همین میان، مرزهای بین المللی شکل می‌گیرند و مهاجرت بیش از پیش به نقطه قوت خود می‌رسد. مهاجرت عبور انسان‌ها به صورت فردی یا جمعی از مرز است و در نقد جغرافیایی نمونه‌ای از مرزدایی است و به گفته ژیل دولوز و فلیکس گاتاری سبب تشکیل «فضاهای صیقلی» می‌شود. مرزشکنی سبب تولید فضای صیقلی می‌شود. فضای صیقلی فضایی ناپایدار است که در آن اقلیت‌های فرهنگی فراوان هستند. این فضاها پویا و ناهمگون هستند. حومه‌های متروپل‌ها و کلان شهرها فضاهایی صیقلی هستند که در سال‌های اندکی و با تاریخچه‌ی محدود، افراد از فرهنگ‌ها و اقشار مختلف این فضاها را شکل داده‌اند. فضاهای صیقلی در مقابل فضاهای شیارخورده قرار می‌گیرند. فضاها شیارخورده، فضاهایی هستند لایه دار و دارای تاریخ و پیشینه که شهر کاشان را می‌توان در شعر سهراب فضایی شیارخورده در نظر گرفت. فضای شیارخورده همگون است و هرلایه فضایی آن، دربرگیرنده تاریخ و اتفاقات و وقایع مهمی است که بدون در نظر گرفتن هرکدام از این لایه‌ها یا به اصطلاح چینه‌های فضایی، نمی‌توان به درک مناسبی از دست یافت.

مرزهای تخیلی

شاعر با پشت سر گذاشتن مرزهای جغرافیایی در صدد شکستن مرزهای واقعی است تا به مدد قوه خلاقه تخیل نوعی مرز شکنی پدید آورد و برای خلق فضای ادبی، محصور در مرز و چارچوب خاص نباشد. نویسنده با شکستن مرزها از واقعیت تمرد کرده است. سهراب، برای بازنمایی فضای شهر، مرزها را می‌شکند تا بتواند فضای مورد نظر خود را به تصویر بکشد. از نگاه وستفال «نگاه متمرد همواره به سوی افق‌هایی بخشی فراتر از قلمرو خود کشیده است» (Westphal, 2007: 81). برای بازنمایی‌های هنری و شاعرانه، باید پارا از واقعیت فراتر گذاشت و به اصطلاح نقد جغرافیایی تمرد کرد. «نقد جغرافیایی واسطه‌ای است میان ارجاعیت بیرونی و بازنمود آن، دعوتی به گذر از فضای جغرافیایی به فضای تخیلی در ادبیات، و یا تصویر فضای جغرافیایی و بازنمودهای آن در اثر ادبی، بازنمود فضاهایی که زندگی در آن جریان داشته و دارد، همرا با ارئه تصویر و نماد» (Ibid, 128).

با تخیل می‌توان از مرزهای واقعی عبور کرد. ارائه شهرها در قالب تخیل به اشکال گوناگون است. هنر و ادبیات هم می‌توانند هم ضمیر ناخودآگاه شهر را به تصویر بکشند، هم به نقد آنها بپردازند و هم الگوهای آرمان شهری پیشنهاد دهند. (مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات نامور مطلق ۱۶).

سهراب برای تصویرسازی شهر متن، از تمام حواس خود بهره می‌گیرد. حس شنوایی، بویایی و دیداری همه در کنار هم شهری آرمانی را بازسازی می‌کند. در شهر سهراب «شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند».

پشت دریاها شهری است

که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است.

بام‌ها جای کبوترهایی است که به فواره هوش بشری می‌نگرند.

دست هر کودک ده ساله شهر، خانه معرفتی است.

مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند

که به یک شعله، به یک خواب لطیف.

خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

پشت دریاها شهری است

که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است.

شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.

پشت دریاها شهری است!

قایقی باید ساخت.

کعبه ام بر لب آب،

کعبه ام زیر اقاقی هاست.

کعبه ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود

شهر به شهر.

جریان گل میخک در فکر،

شیشه پاک حقیقت از دور.

من صدای وزش ماده را می‌شنوم

و صدای کفش ایمان را در کوچه شوق.

و صدای باران را، روی پلک‌تر عشق،

روی موسیقی غمناک بلوغ،

روی آواز انارستان‌ها.

و صدای متلاشی شدن شیشه شادی در شب،



پاره پاره شدن کاغذ زیبایی،
پر و خالی شدن کاسه غربت از باد
این قوه تخیل شاعر است که می‌تواند تجربه سفرهای
واقعی را به نحوی دلخواه به سرزمین آرمانی مبدل سازد. در
شهرهای توصیفی توسط سهراب جنگ جایی ندارد. سهراب با
بیان ابیات زیر با عبور از مرزها، سعی می‌کند شهر خود را «در
طرف دیگر شب» بسازد:

اهل کاشانم، اما
شهر من کاشان نیست.
شهر من گم شده است.
من با تاب، من با تب

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته ام.
من در این خانه به گم نامی نمناک علف نزدیکم.
من صدای نفس باغچه را می‌شنوم.

و صدای ظلمت را، وقتی از برگی می‌ریزد.
و صدای سرفه روشنی از پشت درخت،
عطسه آب از هر رخنه سنگ،

من به آغاز زمین نزدیکم.
نبض گل‌ها را می‌گیرم.

آشنا هستم با سرنوشت تر آب، عادت سبز درخت.
شهری که در آن قوانین و اصول حاکم آن در نظر شاعر
پسندیده، فضایی دوستانه و به دور از دشمنی است:

من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن.

من ندیدم بیدی، سایه اش را بفرودش به زمین.

رایگان می‌بخشد، نارون شاخه خود را به کلاغ.

هر کجا برگی هست، شور من می‌شکفتد.

بوته خشخاشی، شست و شو داده مرا در سیلان بودن.

مثل بال حشره وزن سحر را می‌دانم.

مثل يك گلدان، می‌دهم گوش به موسیقی رویدن.

مثل زنبیل پر از میوه تب تند رسیدن دارم.

مثل يك میکده در مرز کسالت هستم.

با عبور از مرزها و شکست فاصله‌ها می‌توان به شهر
رویایی و آرزوی خود رسید و این جادوی زبان کلمات است.
سهراب در شعر خود از رفتن موشک به فضا و سفر انسان به
کرات دیگر سخن می‌گوید. در واقع، فناوری‌های قرن بیستم
در شعر رنگی ذهنی به خود می‌گیرد و شاعر از «لمس تنهایی
ماه» و «بوییدن گل» استفاده می‌کند.

لمس تنهایی «ماه»، فکر بوییدن گل در کره‌ای دیگر.
اشاره به آسمان و زمین و تعلق آن‌ها به همه انسان‌ها،
به شیوه‌ای هنرمندانه، مرزهای جغرافیایی را می‌شکند و تاکید
بر همین مرززدایی می‌کند که در اینجا بیشتر تخیلی است:

هر کجا هستم، باشم،
آسمان مال من است.

پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است.

چه اهمیت دارد

گاه اگر می‌رویند

قارچهای غربت؟

من نمی‌دانم

که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر
زیباست.

و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست.

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد.

چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

با بهره‌گیری از قوه خلاقه تخیل، شاعر قادر است مکان‌ها
را آن گونه که می‌خواهد در نقشه جغرافیای ذهنی در کنار هم
قرار دهد. در شعر «اهل کاشانم»، شاعر در حالی که شهر
کاشان و حال و هوای خانه خود را توصیف می‌کند، به یک باره
اشاره می‌کند به «بزی» که از «خزر» آب می‌خورد.

مادرم آن پایین

استکان‌ها را در خاطره شط می‌شست.

و بزی از «خزر» نقشه جغرافی، آب می‌خورد.

واضح است، قرار گرفتن دریای شمال ایران در کنار شهر
تقریباً مرکزی ایران، تنها از عهده قوه تخیل شاعر ساخته است
و در نقشه جغرافیای واقعی بدین گونه نیست. شاعر در این جا،
از اصل ارجاعیت بهره گرفته است و به دریای خزر در نقشه
جغرافیای واقعی اشاره کرده است اما در تخیل خود، مکان‌های
جغرافیای واقعی را در آمیخته است و به نوعی در آمیختگی چند
مکانی از نظر نقد جغرافیایی به وجود آورده است. عبور از مرز،
پویایی و دینامیک بودن فضای زیستی را خاطر نشان می‌کند.
از دیدگاه نقد جغرافیایی، فضا دارای پویایی و تحرک است.
بنابراین، چنانچه مرززدایی را نادیده بگیریم، بر ایستایی و عدم
تحرک تاکید می‌کنیم و این با نقد جدید در تعارض است.
سهراب سپهری، حتب در بیان زندگینامه و نسب خود به نوعی
به مناطق جغرافیایی غیر از شهر خود اشاره می‌کند و به صورت

نمادین، در صدد مرززدایی ذهنی می‌باشد.

اهل کاشانم

نسبم شاید برسد

به گیاهی در هند، به سفالینه‌ای از خاک سیلک

نسبم شاید، به زنی فاحشه در شهر بخارا برسد.

شاعر برای رسیده به آرمان شهر خود بایست از مرزها عبور کند تا بتواند تصویر مورد دلخواه خود را بازنمایی کند. شاعر با عبور از مرزها، در صدد یافتن شهر و تصاویر آرمانی از فضا است.

شهر در آینه متن

اصل سوم نقد جغرافیایی، «ارجاعیت»، به رابطه میان اثر ادبی و دنیای واقعیت می‌پردازد. ارجاعیت، در صدد یافتن ردپای دنیای بیرونی و مرجع خارج از متن ادبی در چارچوب متن است. همان طور که پیشتر اشاره شد وجود مرجع خارجی در اثر گفته‌ای تازه نیست که نقد جغرافیایی به آن پرداخته است. اما نکته‌ای که اصل ارجاعیت مطرح شده توسط برتراند و استفال را متفاوت می‌کند تاثیر دو سویه این رابطه است. استفال معتقد است این رابطه، «کنش متقابل» است. بین اثر ادبی و جهان پیرامون، ارتباط پویا و متقابل وجود دارد. دنیای بیرون الهام بخش خلق اثر ادبی است و در کنش متقابل، اثر ادبی نیز مکان تولید شده در اثر را به مخاطب عرضه می‌کند و به درک فضای واقعی کمک می‌کند.

برای رولان بارت شهر «یک پنداره نگار است، یک متن پیوسته» (بارت، ۱۳۸۴، ص ۵۷). شهر در خوانش جغرافیایی، متن است و نویسنده‌ای آن را خلق نکرده است. متنی که متعلق به همه ساکنان آن است. شهر شعر است، همان طور که همواره گفته شده و هوگو بهتر از هر کس دیگری اشاره کرده است، اما شهر شعری کلاسیک نیست، یعنی شهری غیر منعطف با یک مرکز، بلکه شعری است که دال‌ها را رها و آشکار می‌کند و در این رهاسازی است که سرانجام نشانه‌شناسی شهر باید تلاش کند مدلول آن را به چنگ آورد و از آن نشانه بسازد (بارت، سوره).

شهر به نویسنده الگوی نوشتاری ارائه می‌کند و در مقابل نویسنده شهر متن را با برخورداری از تکنیک‌های ادبی بازنمایی می‌کند. ادبیات و هنر، تصاویری از شهر به مخاطب ارائه می‌دهند، این تصاویر می‌توانند به مخاطب در درک فضای

شهری از دیدگاه نویسنده کمک کنند. در واقع، «این تصاویر نشانه هستند و دلالت‌های ویژه‌ای دارند، رمز هستند و رازهایی در سینه دارند» (مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات نامور مطلق ۱۶).

شهر شعر، شهری که انسان و به عبارت دقیق‌تر شاعر آن را خلق می‌کند. شهر و شعر هر دو خالق اندیشه‌های انسانی هستند. در ساخت و آفرینش هر دو، انسان عامل محرک و موثر است. شهر و شعر به خودی خود پدید نمی‌آیند بلکه نیازمند تفکر و خلاقیت می‌باشند. «شهر یک نوشتار است. کسی که در شهر می‌گردد و از فضای شهر استفاده می‌کند (همه‌ی ما از شهر استفاده می‌کنیم) به نوعی مفسر شهر است که، با دنباله روی از استلزامات و ضبط حرکات خود، اجزای گفتاری را فراهم می‌آورد تا آن‌ها را به شیوه‌ای دیگر واقعیت بخشد. هنگامی که در یک شهر حرکت می‌کنیم، در موقعیت مفسر صدها هزار شعر Queneau قرار می‌گیریم؛ یعنی در موقعیتی که هر فرد بتواند با جابجا کردن یک سطر، شعری تازه بیافریند. ما ناآگاهانه، تا حدی شبیه مفسران آوانگاردی هستیم که در شهر راه می‌روند» (بارت، سوره).

نامور مطلق با اشاره به کتاب فضای ادبی مورس بلانشو در مورد فضای متنی می‌گوید: «فضای متنی به فضایی اطلاق می‌شود که به وسیله انسان شکل گرفته است. اما فضای متنی فضایی بی‌نهایت بزرگ و متنوع است، چنان که در آن فضاهای کلامی، تصویری، موسیقایی، شهرسازی و... جای می‌گیرند» (نامور مطلق نقدنامه ۴۵).

شهر کاشان در شعرسهراب، ارجاع بیرونی دارد و نشان از حضور شهر واقعی در متن دارد. سهراب در هر واژه، اجزای تشکیل دهنده دنیای بیرونی را در اثر ادبی وارد می‌کند چنانکه گویی مرز میان واقعیت و تخیل را می‌شکند و دنیای بیرون و اثر ادبی را در کنار هم قرار می‌دهد. چنین به نظر می‌رسد بدون بهره‌گیری از دنیای بیرون، خلق اثر ادبی امکان‌پذیر نیست و البته متقابلاً این اثر ادبی است که آینه تمام‌نمای جهان بیرون است. «شعر در واقع قادر است کلیت‌هایی را عینیت بخشد که از چنگ دانش می‌گریزند و به همین دلیل راه رسیدن به تفاهم مورد نیاز را به مورد نیاز را به ما نشان می‌دهد» (مجموعه مقالات سمینار بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات حسینی دهقانی ۱۲۰).

شهر سهراب دارای تصاویری بدیع است و اندیشه شاعر



آن را هستی بخشیده است. سهراب شهرهای بیرونی را به درون اثر خویش آورده و درباره آن‌ها را ساخته است. آن چه از شهر می‌بینیم وجه عینی آن است و متن ادبی و هنری و جوه دیگر شهر را بازگو می‌کند و گاهی با بهره‌گیری از قوه تخیل و توانایی نامتناهی اش تصویری آرمانی از شهر را نشان می‌دهد. تخیل، مرزهای جغرافیایی را می‌شکند و نقشه جغرافیای واقعی با تغییراتی به نقشه جغرافیای تخیلی مبدل می‌شود. در اثر ادبی، شهر واقعی، شهری تخیلی می‌شود که می‌تواند گاه به واقعیت بسیار نزدیک و گاه بسیار فاصله داشته باشد.

مرا گرم کن.... (باغ همسفران)

بدین ترتیب، نقد جغرافیایی نه بر استقلال متن یا فضای پیرامون، بلکه بر رابطه دوسویه متن و فضای بیرون به ویژه شهر تاکید می‌کند. این رابطه، رابطه متقابل و تعاملی است. بنابراین نمی‌توان نقش متن یا جهان بیرون را نادیده گرفت. همان گونه که شهر بیرونی در ساخت و شکل‌گیری اندیشه‌های شاعر نقش به‌سزایی دارد، متن نیز شهر آرمانی شاعر را آمیخته با تخیلات وی به مخاطب عرضه می‌کند و حتی درک فضای شهری آن روزگار را برای مخاطب آسان می‌نماید. قیصر امین پور می‌گوید: «خدا، روستا را؛ بشر، شهر را و شاعران، آرمان شهر را آفریدند، که در خواب هم خواب آن را ندیدند!»

آرمان شهر در نقد جغرافیایی «غیر مکان» است. مکانی که وجود ندارد و شاعر می‌خواهد با تراوشات ذهنی خویش به آن مکان وارد شود. آرمان شهر، در نظر وستفال یک «غیر مکان» است یا به عبارتی، مکانی است که در دنیای واقع وجود ندارد و زمان و مکانی برای آن مشخص نیست و به تعبیر آمبرتو اکو «فرا زمان» و «فرا مکان» است. سهراب می‌خواهد تصاویر هنری یک مکان خاص را تا مرز آرمان شهر بازنمایی کند و این همان هدف نقد جغرافیایی است. در واقع، در شعر، آرمان شهری به وجود می‌آید که بر پایه احساسات و خواسته‌های شاعر شکل گرفته است. شاعر با ذوق لطیف و قریحه خود نفرت از جنگ، خونریزی و ویرانی شهرها را چنین به تصویر می‌کشد که باز هم تضاد میان واژگان، اختلاف سطح میان واقعیت و آرمان را نشان می‌دهد:

جنگ يك روزنه با خواهش نور.

جنگ يك پله با پای بلند خورشید.

همان گونه که بیان شد، جنگ سبب شد تا فضا کانون توجه قرار گیرد. تخریب شهرها، از بین رفتن مرزها و چپاول

سرزمین‌های ضعیف انسان معاصر را به فکر فرو برد تا بیشتر فضا را کانون توجه قرار دهد. سهراب نیز جنگ را خونین و ویراگر توصیف می‌کند. از این رو، سهراب در شهر متن، با جادوی کلمه و شعر، جنگ را شکست می‌هد و جهان را با لطافت شعر فتح می‌کند:

فتح يك قرن به دست يك شعر.

فتح يك باغ به دست يك سار.

فتح يك كوچه به دست دو سلام.

در بنارس سر هر كوچه چراغی ابدی روشن بود

مردمان را دیدم.

شهرها را دیدم.

وستفال در مقاله اش «رویکرد نقد جغرافیایی در ادبیات» می‌نویسد: «نقد جغرافیایی بایست توصیف فضاهای واقعی را که فهرست شان در اطلس جغرافیایی وجود دارد و خود به نوعی پیوسته در تحول و تغییرند، در ادبیات مورد بررسی قرار دهد و ببیند چگونه و به چه دلیل یک فضای عینی در ذهنیت‌های متفاوت تصویری دگرگونه پیدا می‌کند» (Westphal, 2005, p. 22).

برای خوانش واقعیت، باید بر قوه تخیل تکیه کرد زیرا در تصویرسازی مکان‌ها، تنها قوه تخیل قادر است این گونه مکان‌ها را آن گونه که می‌خواهد از بالقوه به بالفعل تبدیل کند. برای بازسازی مکان، نقش جغرافیای واقعی در جغرافیای ادبی غیر قابل انکار است اما نمی‌توان تاثیر جغرافیا و شهر بازسازی شده در اثر ادبی را نیز نادیده گرفت. مبرهن است طبق اصل ارجاعیت، میان این دو، تعامل وجود دارد. جغرافیای اثر ادبی، حاصل تراوشات ذهنی شاعر یا نویسنده می‌باشد.

رودو در کتاب شهرهای تخیلی در ادبیات فرانسه می‌نویسد: «شهرها در یک فضای ذهنی شکل می‌گیرند. به محض اینکه نوشتار به میان می‌آید، طرح اولیه شهرهای تخیلی هم شکل می‌گیرد» (Roudault, 1990, p. 39).

در شعر سهراب، وی به شهرهای واقعی اشاره می‌کند اما این شهرها با قوه تخیل شاعر به آرمان شهر نزدیک می‌شود؛ شهری و در کوچه‌های آن «نظم یونان» حاکم است:

همه روی زمین پیدا بود:

نظم در كوچه یونان می‌رفت. همه روی زمین پیدا بود:

نظم در كوچه یونان می‌رفت.

در شعر، سهراب با نگاهی نو به شهر و فضاها و حتی

لایه‌های فرهنگی آن پرداخته است. نقشه شهر بازنمایی شده ناملموس است. به واسطه تصویر ذهنی بازنمایی ملموس ارائه می‌شود. مکان وجود دارد چون که فهمیده می‌شود، هر مکان آن زمان که بازنمایی می‌شود از تخیل عبور می‌کند (Westphal, 2000, p. 35).

شهر در شعر سهراب از مرزهای تخیلی عبور می‌کند تا از واقعیت به تخیل وارد شود. طبق رابطه «فضا-ادبیات-فضا» در نقد وستفالی، فضا بر متن ادبی تأثیر می‌گذارد و متقابلاً ادبیات با ویژگی تخیلی خود مکان واقعی را رنگ و بوی تخیلی داده و نوشتار ادبی مکان را خلق می‌کند.

در واقع، ادبیات، بعد تخیلی مکان را که در ذات یک مکان نهفته است، ترجمه و آن را در شبکه‌ای بینامتنی وارد می‌کند. نقد جغرافیایی رابطه جدلی «فضا-ادبیات-فضا» را خاطر نشان می‌کند و این گمانه را می‌زند که فضا نیز به نوبه خویش، پس از آن که متن آن را در خود پذیرفت، بر اساس همان متن، خود را تغییر می‌دهد. بنابراین، دائماً یک پویایی بر هم کنش فضا-متن و واقعیت-تخیل پدید می‌آید (احمدی، ۱۲۷ نقد نامه هنر).

«و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی‌آید
و کتابی که در آن پوست شبنم‌تر نیست
و کتابی که در آن یاخته‌ها بی‌بعدند.
و نخواهیم مگس از سر انگشت طبیعت بپرد.
و نخواهیم پلنگ از در خلقت برود بیرون.
و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت.
و اگر خنج نبود، لطمه می‌خورد به قانون درخت.
و اگر مرگ نبود دست ما در پی چیزی می‌گشت.
و بدانیم اگر نور نبود، منطق زنده پرواز دگرگون می‌شد.
و بدانیم که پیش از مرجان خلایی بود در اندیشه
در یاها».

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در نقد جغرافیایی اثر ادبی با دنیای بیرون در تعامل است. تأثیر جهان بیرونی بر اثر ادبی یک سویه نیست بلکه این تأثیر متقابل و پویا است. بدین ترتیب، نه تنها دنیای بیرون بر اثر ادبی اثر می‌گذارد؛ بلکه اثر ادبی نیز تصویری از فضای واقعی و بیرونی به مخاطب می‌دهد، به عبارت دیگر، اثر ادبی بر درک فضای بیرونی برای مخاطب تأثیرگذار است. فضای هنری به

ویژه اثر ادبی به شهر و فضای شهری این امکان را می‌دهد تا شکوفا شود و متجلی شود. شعر، فرصت تجلی استعدادها و توانایی‌های بالقوه شهر را فراهم می‌سازد. شعر، ناگفته‌های شهر را بازگو می‌کند و تصویری نو و بدیع را ترسیم می‌کند.

ادبیات برای کشف حقیقت فضا مناسب است. ادبیات به واسطه در اختیار داشتن امکانات نامحدود، توان بازنمایی فضا را به گونه‌ای دیگر دارد. ادبیات با بهره‌مندی از دیدگاه‌های متنوع، قادر به معرفی و شناساندن بهتر فضا می‌باشد. از طرف دیگر، رویارویی با فضا در جهت درک بهتر تخیل و آثار ادبی و هنری سودمند است. فضا در اثر سهراب سپهری، محور اصلی نوشتار را تشکیل داده است و با نگاهی نو و با ارجاع واقعی در دنیای بیرونی به تصویر کشیده شده است. سهراب سپهری برای خلق نقشه‌ی جغرافیای ادبی از مکان‌های واقعی بهره‌جسته است. رابطه ادبیات و مکان، رابطه‌ای دو طرفه است. مکان زندگی شاعر الهام بخش سرودن شعر است و در عمل متقابل، شاعر همان مکان را با تخیل بازنمایی کرده و با اشاره به لایه‌های گوناگون تاریخی و فرهنگی و حتی آرزوها و معماری ذهنی خود، مکان را به گونه‌ای هنرمندانه به تصویر می‌کشد. شاعر گاهی اهمیت مکان‌ها را با شعر به مخاطب خاطر نشان می‌کند تا در گذر زمان به فراموشی سپرده نشوند، چراکه از بین رفتن مکان‌های تاریخی، فرهنگی و هنری به نوعی از بین رفتن لایه‌های زمانی مهم است که هر کدام، نقش بسیار مهمی در ارائه تصویر آن مکان خاص را بر عهده دارند. بدین ترتیب، در شعر سهراب حضور واقعیت را به وضوح می‌بینیم و در مقابل، شاهد هنر وی در باز نمای واقعیت مکان و به ویژه شهر هستیم. بنابراین نمی‌توان ساختار شهر را در بازنمایی‌های هنری شعر سهراب نادیده گرفت: هر شهر یک ساختار است اما هرگز نباید تلاش کنیم و هرگز نباید بخواهیم که چیزی را جایگزین این ساختار کنیم؛ از نگاهی دیگر، تاریخ معاصر ایران از پرجنب‌وجوش‌ترین و متلاطم‌ترین دوره‌های تاریخی است. از لحاظ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی بارهای سنگینی را به دوش می‌کشیده است. هنرمندان و شاعران در این برهه‌ها که می‌زیسته‌اند به مسایل موجود واکنش نشان می‌داده‌اند. بدبختی، فشار، ناتوانی، گرسنگی و تمام چیزهایی که آزادی و شرف انسانی را نادیده می‌گرفت، بر تمام اقشار جامعه سنگینی می‌کرد. شاعران معاصر این واقعیت‌های تلخ جامعه را در قالب ایمازهای کلامی ریختند تا بتوانند



منابع و مآخذ

- در فضای اختناق جامعه سخن بگویند. در تصویرهایی که سهراب از «شهر» ساخته است، گاهی سخنش به صراحت است و گاهی در هاله‌ای از ابهام هنری. «شهر» مرکز ثقل تقریباً تمام این نظریه‌هاست. نماد و هیئت ایران است و جهان است. این شهرها مراتبی دارند که عبارتند از: شهرهایی که نماد خواسته‌ها، آمال و آرزوهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هرچیز دیگر انسان-شاعر- که در نماد «شهر» متجلی شده است. البته این نماد می‌تواند مأخوذ از واقعیت باشد، یعنی واقعاً در ساختار و پیکره شهر چنین چیزهایی حاکم و جاری بود و هم می‌تواند نماد مأخوذ از ذهن شاعر باشد که آن را در پیکره «شهر» ظاهر ساخته است. برخی انتقادهایی که در قالب «شهر» بیان شده‌اند، به جزئیات شهر مربوط می‌شوند. از نظر ادبی به اینها مجاز کل و جزء گفته می‌شود.
- سهراب سپهری، ساختار شهری را در شعر خود نه تنها حذف نمی‌کند بلکه با قوه خلاقه تخیل خود، ساختاری انسانی و پر از آرامش را بازنمایی می‌کند. شاید شعر سهراب در بازسازی خانه‌های تاریخی به ویژه خانه‌های تاریخی کاشان، با همان حال و هوای صمیمی، سهمی داشته باشد. چراکه سهراب، سال‌ها پیش، در بطن شهر رویداده از سیمان، آهن و سنگ، شهر واقعی و آرمانی خود را چنین به تصویر می‌کشد.
- آتشی، منوچهر. (۱۳۸۲). سهراب، شاعر نقش‌ها، تهران، آمیتیس.
- بارت، رولان. (۱۳۸۴). اپراتوری نشانه‌ها. ترجمه ناصر فکوهی. تهران، نشر نی.
- حسینی دهاقانی، مهدی. (۱۳۹۲). بازنمود پدیدارشناسی هایدگر از خانه و زندگی شهری در اشعار سهراب سپهری. مجموعه مقالات سمینار، بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات به کوشش بهمن نامور مطلق. تهران، موسسه نشر شهر.
- دادور، ایلمیرا. (بی‌تا). گرد آبخوست تهران در ادبیات نوپرداز ایرانی. نقد نامه هنر، خانه هنرمندان ایران. شماره ۴: ۹۹-۸۵.
- سپهری، سهراب. (۱۳۸۰). هشت کتاب. تهران، طهوری.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۰). مجموعه آثار، تهران، نگاه.
- عابدی، کامیار. (۱۳۷۹). از مصاحبت آفتاب، تهران، ثالث.
- عارضی حاجی حسن، غزاله و حسینی، احسان. (بی‌تا). نقد جغرافیایی به روایت وستفال. نقد نامه هنر، خانه هنرمندان ایران، شماره ۴: ۷۳-۶۱.
- کامیاب، جمال. (۱۳۹۲). نقطه تلاقی فردیت و شهروندی. مجموعه مقالات سمینار، بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات به کوشش بهمن نامور مطلق. تهران، موسسه نشر شهر.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۲). انسان در شعر معاصر، تهران، توس.
- نامور مطلق، بهمن. (بی‌تا). درآمدی بر نقد جغرافیایی. نقد نامه هنر، خانه هنرمندان ایران. شماره ۴: ۵۹-۳۷.
- _____ (۱۳۹۲). شهر، متنی برگرفته از فرهنگ مجموعه مقالات سمینار، بازنمایی فضاهای شهری در هنر و ادبیات به کوشش بهمن نامور مطلق. تهران: موسسه نشر شهر.
- Heidegger, M. (1971). Building Dwelling Thinking. In Poetry, Language, and Thought (NY: Harper & Row.)
- Roudaut, Jean. (1990), *Les villes imaginaires dans la littérature française*, Paris, Hatier, coll. Brèves.
- Sansot, Pierre. *Poétique de la ville*. Paris: Edition Klincksieck, 1973.
- Westphal, Bertrand. (2007), *La géocritique*, Paris, Les Édition de Minuit.
- Westphal, Bertrand. (2000), *La géocritique, mode d'emploi*, Pulim: Limoges, coll. Espaces Humains, N40-
- Westphal, Bertrand. (2000), *La géocritique, mode d'emploi*, Limoges, Pulim.